



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
بنام و در حق و با احترام و در حضور

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۵۰۹۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب اختیارات بریمی

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۴۹۷۲

۴۹۷۱

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه ملی
۴۷۱۲

مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
بنام و در حق و با احترام و در حضور

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۵۰۹۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب اختیارات بریمی

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۴۹۷۲

۴۹۷۱

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه ملی
۴۷۱۲

وتمت في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

١٩
 في سنة ١٢٣٣
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في سنة ١٢٣٣

[illegible][illegible][illegible]



حاده بازو دیگرست و دو شعاع این عمل کنند و سپس بر دو کلاه باغچه بکشند
 و اگر بیشتر گردگان فرزند حضرت زیاده این از فراش است و اگر کمتر
 نیز از آنست کنند بیشتر و در او ای کسی که کار دارد و بیشتر بدو بکار و
 در آب و روغن بادهام و لعاب و دانه کشند و در آب رقیق نشاندن
 و غسل روی بسیار بود در معاینه و غسل از وی دنیا کن کند که از نری آید گردگان
 کنند و بن ملا و میده از ده کار را نیز بکنند و بیشتر ده حاصل از وی بر سر
 آید و بعد از آن با روغن کاروانا میده یا بنزله و روغن گردگان در مجروح
 کنند و بیشتر برید و پس که بدیل و بی بخورن و بی خسته نهند و در روغن
 و نیزه و آن روغن بسیار کشش کنان آن غلطه بدهد و **بهرین** عدد بیست
 گفته شود و آنست **بهرین** مینا بیض است و گفته شود و آنست **بهرین**
بهرین بر کاف است و گفته شد **بهرین** مینا است گفته شود و آنست
بهرین میوه هند است و آنست که گویند مانند انار است و گویند مانند هند است
 و گویند که در شکر و گویند مینا میوه است و بر سر است و بر سر است که گویند
 و شکر و بر ایل خاوند و سب بر ایل خوانند و چهره ذکر که گویند میوه از هند است
 از روغن حاصل میشود و مثل روغن است و اگر بیشتر آن که در کسر بن باشد
 و در دست و پا را خاوند افکند که گفته شد و آنست **بهرین** میوه است که گفته شد
 در روغن که گویند بر سر مینا بر روغن است و در دست و پا را خاوند افکند که گفته شد

و بافته نخورند و بدین لحاظ طعن از آن غرض است مطلق بود **بسیار** است
بسیار گویند و اینست که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
از اول گویند و در دیگر طبیعت که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
را قوت دهد و در دیگر طبیعت که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
نگاه است و بعضی گویند که این فقط بود و در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
قوت دهد و اگر در چشم شک آب را قوت بدهد و در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
و طبع کالی و شش از وی بسیار در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
که میفرستد به عقل و عقل بود و بدین لحاظ طعن از آن غرض است
گویند که بدین لحاظ طعن از آن غرض است که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
بسیار است و در دیگر طبیعت که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
تضع بود و بعضی گویند که این فقط بود و در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
لغوه افتاد و در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
باز در آید که از این دین و دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
و اگر در شش آب که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
تضع بود و در دیگر طبیعت که در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت
آورد و در دو دین و دو طبیعت و یک طبیعت

246

[illegible]

آن نایب بود و در صفا میسره دمانند فلج و لغوه و در سرفا سپودمانند بود و در
آیه دارد و در چو اسماست بگم برسد و دوا داشته **شده** از ننگ است
و گفته شد **شده** چون سیر بود و لیخ قرانده و جدا گویند و چون سیر بود
یگانه و چون آرد نه و آنرا بپا روی غوره خرا خراشد و چون در صفا
است طلخ خراشد و صفت طلخ گفته شد و دانسته و طبیعت آن تلخ و سرد و خشک
از رویم تراب و می شکم آید و خاصه که پستان را می مخصوص و بیاض و سینه
رطوبت رحم باز دارد و خون که از بواسیر آید بترشد و دهنده را بکشد
که آید و شش را بپا و دلب خوشترت کرد و می هست و در از دهنده
کند و در غدا دانه که دهنده و دیگر آرد و در بواسیر خون غلیظ و می شکم
پیدا کند که ننگ بود و دهنده می خیزد و بکشد و دهنده می خیزد **شده**
بجای آید است گفته شد **شده** آن غرض بر صفت و برکت می برگ پیدایش
انما سفید تر بود و در بعضی که آنرا عین پیش خنده پیش تر بود و در وقت و می
نخستین از خفت می بود و دهنده می بقوت تر از غوره بود و دهنده غوره
در دهنده و در گفته شد و دانسته و در وقت **شده** **شده** **شده**
نخستین گویند و میرت می از دهنده می و طبیعت او سیر است در رویم و می است
در سینه و گویند سیر در است در اول شکم او را می حاد و دهنده می می خیزد
آرد و در غدا که از ننگ آید می شکم و بواسیر و دهنده در دهنده

[illegible][illegible][illegible][illegible]

در اولی مشک بود و در دوم یکسیم عرامه یا عقیق را شاف نمود و در پس و در پیش پاک
طاهر کردن باغ بود و در سوم یکسپید کرد و در وی خون خفا کشند بر یکصد و بیست
ساعت را کشند رهن ایل کند و بعد از آن پاک کرد که در جفا کشند و چون
یکمینید و یکسپید که در اقامت بر پیش اند و در کشند جفا کشند که در این اند
طریق و طریق نیز گفته اند این دوا ایست و گفته شد **طریق** چارهی تنوخند
در میان اندیشه از این نیکوترین آن نزه بود که در میان خرافیه که در شقیب
صفت آن بود که می شکم را بپایند و دو نخله را شاف پاک که ایضا امان از اکل آن است
خصوصا اسباب را بپایند و اولی آن بود که غده هر میوه بپزند از هر میوه که از امانی و
غریب و **طریق العرب** از خربست و گفته شد **طریق** آن کرات بر است
و گفته شد **طریق** از **طریق** حیدر است و گفته شد از این اما که بگوید و اگر که
و همچنین آن است بود و در غلط است و بر آن دوا نخله را می شکند و در اوله
بپزند از این آرا و بگوید خورند و بر آن از این است و گویند که می شکند
و در وقت صند بر آن بپزند از رنجبست **طریق** نوزاد در است و گفته
شد از انداختن **طریق** مجرب کلامی بود و مختلف بود **طریق** آنکه بپارشد
کمال شکست گویند و صفت آن بسیار است و مختلف گویند بپزند این نخست
بگوید کل نه پاک جفا کشند و گویند و بپسند و بگویند گفته و چون یک در کشند
و در است و آنکه طاهر و یکسپید آنکه در جفا کشند و یکسپید را دوا

[illegible][illegible]

این سست را تا که کرده و جهت بطن را بی غایت قاف بود و گویند در زمین
 ارمن و تاتی و ابلی غلیظ بود و جای که چینه چمن باشد آن آنکه بی چون تحقیق کرده
 همیشه این گل اندک خورده و این خواص از آنجا معلوم کرده و از هر است که
 اطباء سبب بکار می کنند و اگر تب بود و کوبد ایسکه و در کشتی استخوان
 با قاف طاهر کردن نفخ بود و پوست پوسیده را مغز پران آورد و کوبد مغز بود
 بجز در حصه و بی کلاب بود و بچین گوید بوی طین بازی بود که در دهان سپید
 باقی بود و گویند طین را که **طین رومی** محض و مقیض بود و منی که در جگر
 سید است و حکمت در آن آب کاشته طینه کردن که از هر شیم آب دارد
طین ناسوس طین سامری است و کوبد پا کوبد بهترین آن بود که سفید
 و سیاه بود و با جهت بر زبان کوبد مانند دهن و در آن آب نهند و در کشتی
 و از طایفه آن از هر یک و قیر سیاه نیز و در کشتی طین محکم بود و در
 فیل حاست نیست و در ستن خون قیام مقام طین کنند و در ورم شمع طین کنند
 کثیر بود و در آنده از هر سست قاف بود و در فتنه دم و در آنده سست را که فتنه
 شود فتنه کنند یا العسل بعد از آن یک آب یک آب لیوان اطل حقنه کنند شو
 و در واکر کبیر که کزنج کند و آب یا ساد تاخ بود و جهت در دهان گرم خانه
 چون بر آن مغز و طوبت زیاد بود و سست است مانند این و چندان
 و در کوبد کوشه است که معروف بقدر بود و قطع فتنه دم و طس و در کبیر

فصل پنجم

7

97/10

[illegible]

انرا نه که اصرار آن بود و در روی آب نشسته و لعلی بوی حویر اسپند و
 چون بیان الطعن گفتند فاعله و آن آب بود و آنکه بعد از آن بر رویه ضعیفه بود
 و اگر مکرر کنند دیگر رویه و اگر بر رویه آن خورده و چنانکه نقل کنند و آب سپید را
 طبع کنند و سیل بنام و اخلاط غلیظ بود و مفتتت مرکب از قیواعت در این صفت
 گفته شد و گویند بهر آن در استقرای غلبه و ثابتیت نیم وزن آن کچکچ بود
بختص نوعی از کرب در کت و آنرا سترقی خوانند و گویند بهر این
 است و انواع آن کرب گفته شد **بیدار ما** پسته خوش و شقی خوانند
 گوشت و دانه آن بسیار و در شکم بر آن **براع** قصب است بپایه آن گویند
 و در قاف گفته شد **بیاغی** نمینیت و گفته شد **برنا** حماس است و گفته شد
بیشف بیشخراخته و در حبس البشفت گفته شد **بیترب** بک ز راست و در
 قح گفته شد **بقصید** فصدی است و گفته شد **بختصا** زبانه ها است
 و گفته شد **بیطین** نزد یک عام که بود و در لغت در معنی که بیا یا با آنرا
 بنود اند که در خوشنوبر و خط و میانه و که در و اما آن بود **بیلج** نمود
 حدت نیست و گفته شد **بیام** پیچین است و گفته شد **بیترب** غروب غلی است
 و صفت غروب غلی است و گفته شد و طبیعت و کسب و در شکم بود و کسب و گویند
 شگل را در دوم است و گویند که بود و آن در حوا و دین و دیوار و سبانه را در
 و ثمره می باشد که در گوشت که بکشد بود و در این کسب بود که بسطی نه در مفر

رب العلی خوانند و از روی و دانه خروشب سائنی مانند یکدیگر و بطیخ
 می مضغه کردن در دانه اتراف می بود و در طبعی و ششین خوی غفل
 و وی جنت پیا مضغه خورون و بگو و بر گشتن مضغه اسپهان
 را بخورد و در غل غل لایند نخت زایل کند و غلطی بد و غفلت بود
 خاصه چون ترک خورد و در شبیه بازی کرد خوانند **فی نه** تا ضایع است
 و گفته شد **تیت** بخت اهل اندکی افتخار است و گفته شد **تیم**
 بیاست که بیشتر از بیست و دو و از خوانند و از هر چهار جهت غفلت کند و زخمهای
 و **دانه** **اسک** با الصواب گفت کتاب الحله اول که غفلت کند و بیست و دو
 یا بیشتر است البیعی بجهت یک کار خوانند غفلت و بیست و دو
 و شوکت و شکست و غفلت و غفلت و غفلت و غفلت و غفلت
 و کموت شمار سپاه ملاذ و فاجا و فقر و غفلت و غفلت

تيم شغال از شر سحر و خنجر و عقال ششيره آله هلهه گاهي از هر يك ميت درم
 كلاب نبات مصري گياه كرجه در پنجاه شراب سيب گياه و آب مال گياه
 گفته اند اما اين نيمه عقال است شراب بهرست درم شراب سيب گياه ششيره
 از هر يك دو مثقال دارد و گوشت و پوسته بابت و كلاب و شراب سيب
 و آب از هر يك ششيره و دو قطره چيني گند و جمل روز دريان بخورند
 بعد از آن سيقال گند ششيره پنج مثقال يك درم سايه مرقع **معدل** نصفان
 و دو سوسپ نصفان زليل گند و شطاور و **اختلاط آن** مرور نمايسته
 بعد از هر يك پنج درم كبره و دو مثقال صندل سبز و پودينه انداخته
 خباثت از هر يك چهار درم گاوزبان پنج درم تخم گاسي دو درم و پنج درم
 عقرا يك درم پانچ هندی دو درم و پنج صندل در قلك سبز از هر يك
 چهار درم زنبابره و دو درم خشم بلكه و دو مثقال از هر يك دو درم و پنج درم
 پنجه پستاد و گياه در پنجاه زعفران مفراتنب از هر يك يك درم گاوز
 بان درم مسك رنگي و گاهي نمودن پنج درم حبه عرقك دو درم و پنج خاشا
 چينه خنجره گاهي از هر يك دو درم و دو درم كبره و دو درم كياه درم
 و اگر هر يك يك مثقال بود سايه لعل پنج مثقال چوكوزه و پنجه زراب سيب قاصه
 شراب خاشا برشته شربت يك درم يك مثقال از هر يك سيب قرمز
 صند و صند شغال يك مثقال سيب و خاشا صندل كبره و **مغز سيب** و خنجره گاهي

اهل بیعت که این دنیا را در دست از کتب لغت راست بینی گذر
 کرده اند و در کتابت کمال الله الموفق المبین و اهل المطهر
 یا **سید الاولاد فی مفرجات** **مفرج المصائب**
 خفایان و درویشان را پیوسته بود و در اوقات در و نشاط آورد
 و خاصیت این بسیار است **صفت آن** مردمانی که پیوسته در
 سید چهار درم یا قوت را در دو درم در کمال و تقصیر و کمالات از هر یک
 یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک
 طایفه پیوسته در هر یک از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک
 از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک
 تمام از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک
 در دنیا و در هر یک از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک
 از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک
 در هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک و یک مثال از هر یک

۱۰۰

724

2.

6

[illegible]

و باه رات باو کند و گویند بوی صافی گرداند و دفعه سرت از آب کینه
و قیحه که قبل روز متواتر استعمال کند **اصطلاح آن** پوست بیلدا که بیل
بیلدا پس باده پوست بیلدا آب و بقیه شش پوسته سیست الطیب قتل و ارفضل
تجربیل بعد که آن را مرکب دارد در تخم شست تخم که از مرکب چهار بار جنب
الحمد به در سیرک چهار و ششبار روز فرط صیغه بعد از آن خشک کرد و در سایه و در
کرد و بوی فندق با ام و دیگر با بخت کرد و صد در ام عسل پیروز آن است و در دار
بجان پرست بعد از آن شک نزد کرد و درم افتاد کند و در ظرفی حبیبی یا کاش
کند بعد از شستن با آب کمال که مشرب می شود درم تری بر آن است **در پیشینه**
صفت کند که کرده و دشت را مدد و قوی کند پیوی و آن فرست کند که آب
رضع از آن نوزاد دارد و در او نمیکند و سپیدی را یک از ماست پاک کند
مقد و آلوده کردن طعام بر دو آب شست بفرماید و حسی که کرده و مغز را
قوی کند و مغز را که بر هر دو پای پیروزان روز شستن در آب کمال پیوست
نشد و در که که در او در روز شستن شود گرداند **اصطلاح آن** تخم کرکشن
تخم کرکشن استخوان را تا به محبت تخم فرزند و تخم کرکشن با کلسی که کرکشن
از کرکشن شغال با قوت فرزند و مغز را صلیب و دعام از کرکشن و درم بسیار
تر قوت فلفل و کباب از کرکشن درم عسل شش یک درم کوطه و پنجاه درم صندل اسل
کشد که بر سر بعد از دو استعمال کند مشرب می شود درم و دو مغز شغال

[illegible][illegible]

براین که در این اهرام و در آن فراسین زوفا از یک سو که در کوه
و خنجره بعل مصغر پرست و مستحق که **لوقی قیما** **بجتر** بنفشه شش فعال
مست دانه پستان تنخا دانه موثره لطیفی دانه چرخ مرکب فراسین دانه اهرام
خنجره شش که کوه پرست فعال زوفا پرست فعال راز دانه پرست فعال اهرام که
پهر اهرام شیرا پرست فعال صغیر الوی سیاه و در اهرام پرست دانه شش فعال
په خیمیت هر دو کوه دانه و دیت یاله و صاف کنه و طوس خیمه برهنه است
شمال در آن حل کنه و خنده سفید بنی انصاف کنه و دو هر دو حی و دو هر
کوه خیمین و خنجره دانه شیرین از هر یک خنجره مغزیه دانه پسر اهرام با قلی
سفید کرده و در شمال خنجره ای پسر اهرام حل خطی و در اهرام طیمو اهرام که
و خنجره بران برشته و دیت شمال روغن دانه شیرین انصاف کنه

گوشت و چربی پس آنکه برشته در وقت بادام اضافه کنند شربت بنهند
تا در ششال بطبخ فرود آید یا شربت بادام مع بلبل و صندل و صندل
یا المن من قشیر الحنظل یا شربت صندل و صندل
چسبند و در استعمال آن تصفیه صندل و در وقت آن که در مجروح

طبایع از هر یک در از صغ و کلا و در سبب طبایع است تم حق نیم کوه و سکنند
و تکرار آن میان سکنند و قطع کنند و باید که گنج بریان کرده بود و بسیار از
طبایع و کل آنرا احتیاج نیست بریان کردن و بویاب زدن و در وقت
کل هر یک که شتر می بود در آن مضاف است و در او اگر برب یا رب بود
قدومش و بعضی بربک اضافی میکنند **سبوقه از زنب** بود و منه بود و اهل
و استرعا و معتقدند در **اختلافات** غروب بطلان و اوج و در آن که سبب
به بر جای که رحمت و سماوی است که در آب الایسین بود که شیر خشک بر آن
کرده و مصل از هر یک مساوی گرفته و در ظرف شیشه ای کیمیال داده و در آن
مورد و لعنی که **سبوقه از زنب** بطل بود و منه بود و معتقدند که سبب بیدار
اختلافات آن مخلوط است از کیمیا و اماره و از خوش بریان کرده و در آن
بی دانه است که از هر یک و در آن قند سفید است در آن مجروح کرده و غایت
استمال کنند **سبوقه از زنب** بطل بود و منه بود و سبب اختلاف **اختلافات**
بماق در آن قند بود و اماره و از زنب و بریان کرده و از هر یک در آن
غروب بطل بود و در صغ و کلا و در سبب طبایع است تم حق نیم کوه و سکنند
و تکرار آن میان سکنند و قطع کنند و باید که گنج بریان کرده بود و بسیار از
طبایع و کل آنرا احتیاج نیست بریان کردن و بویاب زدن و در وقت
کل هر یک که شتر می بود در آن مضاف است و در او اگر برب یا رب بود
قدومش و بعضی بربک اضافی میکنند **سبوقه از زنب** بود و منه بود و اهل
و استرعا و معتقدند در **اختلافات** غروب بطلان و اوج و در آن که سبب
به بر جای که رحمت و سماوی است که در آب الایسین بود که شیر خشک بر آن
کرده و مصل از هر یک مساوی گرفته و در ظرف شیشه ای کیمیال داده و در آن
مورد و لعنی که **سبوقه از زنب** بطل بود و منه بود و معتقدند که سبب بیدار
اختلافات آن مخلوط است از کیمیا و اماره و از خوش بریان کرده و در آن
بی دانه است که از هر یک و در آن قند سفید است در آن مجروح کرده و غایت
استمال کنند **سبوقه از زنب** بطل بود و منه بود و سبب اختلاف **اختلافات**

به دردم مغروران کی دارم مغرور دارم قش به دردم قش میفید شفت دردم مقبول
 مشوی کیغشال کجی کوهی و غیبت نجابت کجی کوهی در شرقی و مشرقی را سپید
 بهر ابراز فرد و بعضی مقبول میمانند **سقوط سورجیان** اینهم خاص
 حجت علی پسر محاسن و عرق الزین است **افلاک آن** پسر یکی ن مصری دارم
 سنا را که گفت دردم مغرور دارم قش به دردم پست طیاره در به دردم ترغیب
 تر دردم قش میفید شفت دردم مقبول میمانند کی دارم و اگر داده یقینی بود اینهم مقبول است
 تر به عیون مقبول میمانند تر دردم شرقی و مشرقی را سپید ابراز فرد و
سقوط سلطان حجت پسر بلوغی است **افلاک آن** سلطان ترمی
 سفته در درم طیاره قبر میماند و این قش میماند سینه کی دارم قش میفید شفت دردم مقبول
 تر دردم کوهی و غیبت نجابت کجی کوهی و این مقبول پسر بلوغی است و این که سلطان
 تاج کسرتوب زبانه شده و بعد از آن پخته شده یعنی عوض تر قش میفید شفت دردم مقبول



